فهرست عقائد عرفا و صوفیه

و تضاد آن با عقائد اسلامی

بها ۲ ریال

فهرست عقاید عرفا و صوفیه که مخالف اسلام است
دراینجا شماره شد ، ودرمقابل هرشماره عقیدهٔ حقهٔ شیعه ذکر شده، برای آنکه مسلمین، فرق اسلام وتصوفرا بدانند وگول نخورند

عقائد عرفا وصوفیه	در مقابل آن عقائد اسلامی شیعه
۱ـ کشف و شهود حجت است	۱ـ حجت منحصر بعقل وشرعست
۲ـ وصل بحق ممکن است .	۲ـ وصل بحق محال ومدعی آن کافر است
۳ـ ازمرشد واصل عبادت ساقط است	۳ـ سقوط عبادت انکارضروری وموجب ارتداد است
۴ـ شریعت غیراز حقیقت است	۴ـ شریعت تماماً حقائق وانکار آن کفراست
۵ـ طریقت غیرازشریعت است	۵ـ طریقت موجب تفرقه و بی مدرکست
۶ـ وجودخالق ومخلوق یکی و همه حق است	۶ ـ این ادعا وحدت وجود و بدترین شرکست
۷ـ اتحاد خالق ومخلوق جائزاست	۷ـ اتحاد خالق ومخلوق محال ومدعی آن مشرکاست
۸ـ هردین ومسلکی حق وطرق الی الله است	۸ـ دین حق یکی و باقی همه باطل است
۹ـ ریاضت وچلهٔ مخصوص مقدمهٔ کمال است	۹ـ ریاضت و چلهٔ مخصوص بدعت و ضلالت است
۱۰ـ علی ازلی وابدی وعین هرموجود است	۱۰ـ علی حادثست وباچیزی متحد نمیشود
۱۱ـ خداحلول وظهورمیکنددرمرشدان	۱۱ـ حلول وظهور خدا امرمحال و مدعی آن کافراست
۱۲ـ خدا فاعل بالتجلی است	۱۲ـ خدا فاعل بالقصدوالاراده است
۱۳ـ خدا دارای صورتست	۱۳ـ خدا منزه است ازصورت وعرض وترکیب

۱۴ـ خدا دیده میشود .	۱۴ـ خدا منزه‌است از رؤیت
۱۵ـ تجسم حقتعالی جائزاست	۱۵ـ خدا منزه‌است ازجسم و جوهر
۱۶ـ کرامت ومعجزه‌ازمنافق رواست	۱۶ـ صدور معجزه وکرامت از کافر ومنافق دروغ است
۱۷ـ عشق مقدم برعقل است	۱۷ـ عشق امرنفسانی وعقل حجت الهی است
۱۸ـ عشق برخدا ممکن است	۱۸ـ عشق بخدا محال و باطل است
۱۹ـ عشق بحق موجب کمال است	۱۹ـ عشق امرشهوانی وموجب نقص است
۲۰ـ عرفا واقطاب عاشقند	۲۰ـ عرفاو اقطاب عاشق ریاستند
۲۱ـ انبیا وائمه‌عاشق بودند	۲۱ـ ایشان اهل یقین وایمان بودند نه‌عشق
۲۲ـ ادعای خدائی ازمخلوق روا است	۲۲ـ اعای خدائی موجب کفرو نجاست است
۲۳ـ تشبیه حق بخلق جائزاست	۲۳ـ تشبیه حق بخلق نوعی از شرکست
۲۴ـ مقصود ازبت عیار و صنم دلربا خدا است	۲۴ـ چنین نامها برای خداموجب شرکست
۲۵ـ درعبادت توجه بمرشدلازم است	۲۵ـ توجه بغیرخدا درعبادت موجب شرکست
۲۶ـ توجه باسماءالله ومظاهر حق عبادتست	۲۶ـ توجه باسماء ومظاهر حق شرکست
۲۷ـ علم حجاب ازحق است	۲۷ـ علم نور است و موجب معرفت
۲۸ـ حقایق دین مربوط بالفاظ قرآن وحدیث نیست	۲۸ـ تمام حقائق درلفظ قرآن وحدیث است
۲۹ـ شعراساس ومدرك دین است .	۲۹ـ شعروشاعری دراسلام حجت نیست
۳۰ـ حقایقرا باید از شعرا گرفت	۳۰ـ اشعارشعراموجب دوری ازدین است
۳۱ـ شعراوعرفا ازمفاخرند	۳۱ـ افتخاراسلام بعلم و تقوی است .
۳۲ـ رقص وموسیقی ازمراسم عرفانست	۳۲ـ رقص وموسیقی دراسلام حرام است
۳۳ـ فقها اهل ظاهر وعرفااهل باطنند	۳۳ـ باطن عرفا کفروبی دینی است
۳۴ـ اهل طریقت مغز دینند	۳۴ـ اهل طریقت منافق وبی دینند .
۳۵ـ فقر مسلك خوبی است .	۳۵ـ فقر: بدبختی و روسیاهی دنیا و آخرتست
۳۶ـ شارب دراز نشانهٔ اهل حق است	۳۶ـ شارب درازمخالف ملت اسلامست
۳۷ـ شارب دراز ضرری ندارد	۳۷ـ شارب درازراقرآن ازسفاهت شمرده
۳۸ـ جعل کذب برای ترویج تصوف جائز	۳۸ـ جعل احادیث موجب ضلالت است
۳۹ـ دستورشرع برای باطن کافی نیست	۳۹ـ شرع اسلام جامع وکافی است
۴۰ـ تناسخ جائز وصحیح است	۴۰ـ تناسخ عقیدهٔ کفار وباطل است

۴۱ـ فسق و فجور بتقدیر و اراده خدا است	۴۱ ـخدااراده نکرده فسق و فجور را
۴۲ـ بشر دراعمال خود مجبور است	۴۲ـ جبر باطل و نوعی ازشرکست
۴۳ـ خانقاه ومراسم تصوف ازاسلام است	۴۳ـ اینها دراسلام نبوده و بدعتاست
۴۴ـ مرشدان واقطاب ولی امرند ،	۴۴ـ ولی امر منحصر بدوازده امام است
۴۵ـ موج وظل وجود حق است	۴۵ـخدا منزه است از موج وظل
۴۶ـ درك ذات حق ممکن است	۴۶ـ درك ذات حق محال است .
۴۷ـفنأ درحق و بقاء بحق کارعرفا است	۴۷ـفناء درحق و بقاء بحق کذبست
۴۸ـ نبوت وامامت نوعی است	۴۸ـ نبوت و امامت شخصی است
۴۹ـ بریاضت ممکن است پیغمبر شد	۴۹ـ پیغمبران عددمعین و کم وزیاد نمیشوند
۵۰ـ انبیا یکوجودند باشکال متعدده	۵۰ـ انبیادر واقع متعددند
۵۱ـ تأثیر نفس مدرك خوبی مرشداست	۵۱ـتأثیر نفس دلیل برخوبی نمیشود
۵۲ـ مرشدان واجب الاطاعه میباشند	۵۲ـ واجب الاطاعة خداواهل عصمت است

عقائد باطله وخرافات صوفیه بیش از اینها استکه ذکرشد زیرا ما باختصار کوشیدیم وبهائی وشیخی واسماعیلی وبسیاری ازمسلکهای باطله از صوفیگری ایجاد شده واگر کسی مدرك آنچه ذکرشد بخواهد مراجعه کند بکتاب حقیقة العرفان وکتاب عقل ودین وسایر کتب مبسوطه یا بیاید نزدما، مدرك برای او نشان دهیم ـ الاقل سیدابوالفضل ابن الرضا (علامه برقعی)

فرق بین اسلام و تصوف بنظم ازمثنوی منطقی

مثنوی منطقی را بنگرید — فرق اسلام وتصوف بشمرید
فرق اسلام و تصوف ایفلان — گر بخواهی مثنوی ما بخوان
فرق ما وصوفیان بسیار هست — آنچه گویم مشتی ازخروارهست
فرق ماوصوفی اندر دین بود — ما بیك دینیم و اوصد دین بود
دین حق وهم طریق حق یکی — هیچکس را نیست اندراین شکی
او همی داند طرقرا بیشمار — نزد او هرراه راه کردگار
نزد ما اسلامرا رونق بود — نزدصوفی جمله ادیان حق بود
نزدما اسلام شرع کامل است — او برأی خودطریقت جاعل است
ضداسلام است این صوفیگری — عاقلا کردم بیان گربنگری

فرق ما و صوفیان بوالفضول — هست جاری درفروع ودراصول
ماخدا گوئیم خلق از وی جدا — اویکی داند همه خلق و خدا
ماکنیم اسلام فرماندار خویش — اوکند تطبیق باپندار خویش
هرحقیقت نزد ما از دین بود — اوحقیقت را جدا ازدین کند
دین ما از آیه و سنت بود — دین اوازکفر واز بدعت بود
دین ما فرمودهٔ حق است وبس — دین اوفرسودهٔ هربوالهوس
دین ما ازوحی حق نبود بدر — دین او شالـودهٔ فکر بشر
دین ما از وحی ربانی بود — دین او الهام شیطانی بود
دین صوفی گیرد ازوهمش وجود — نام وی بگذاشته کشف وشهود
دین ما ازوحی حق گردیده راست — دین اوعشق است تاعشقش چه خواست
دین صوفی ازهوی زائیده شد — پس بعرفان بعداز آن نامیده شد
دین ما شرعش بود ازذوالجلال — دین اوذوق است وپندار وخیال
ما بگوئیم عالم آمد از عدم — اوبگوید حق تجلی کرد ودم
نزد ما باشد بشر از ممکنات — میشود ممکنی واجب بذات
میرسد صوفی زسیرو ارتقا — تابگوید من شدم ذات خدا
ماهمیگوئیم حق راوصل نیست — وصل بعداز فصل ،اورافصل نیست
او همیگوید شدم وصل بحق — نیست تکلیفی مرابی طعن ودق
نیست اندر جبه‌ام الا خدا — چندجوئی در زمین ودرسما
اوبگویدقطب ما معبود مااست — چون شدی واصل یقین ذات خدااست
نزد ما خالق ندارد صورتی — نزدصوفی هست حقرا طلعتی
صورت مرشد بود معبودشان — همچو بت گردیده اومسجودشان
رؤیت حق است نزد مامحال — دیدنی نبود وجود ذوالجلال
لیك صوفی گاه بیندروی او — گاه‌میگوید زوصف خوی او
نزدما نبود خدا را وصف خو — خو بود زاوصاف حیوان ایعمو
نزد ما نبود خدا را حدوقد — دمزند صوفی زحق ازز لف وخد
حق منزه نزدما ازجوهر است — هرکه اوراجسم داندکافر است
نزدصوفی حق مجسم گاه گاه — ای فغان ازکفر صوفی آه آه
هرکجی وکفروشرك وزندقه — جمله در صوفی بود بیدقدقه
ما بگوئیم انبیا تك تك بدند — اوبگوید شکل بیش ویك بدند
يك حقیقت هست درچندین صور — گاه احمدهست وگاهی بوالبشر
ما ولایترا پس از خیرالبشر — منحصر دانیم در اثنی عشر
پس ولایت نزد ما برنص بود — نزدصوفی نی بنص مختص بود

او بگوید چون نبوت نوعی است
بلکه این اصل و نبوت فرعی است

لیك بر احمد نبوت شد تمام
هست باقی این ولایت تاقیام

تاقیامت هر زمان باشد ولی
خواه از نسل عمر خواه از علی

هر ولی کاید چه از پیش و چه پس
یکحقیقت هست و صورت چند کس

نی تناسخ هست و نی رجعت بود
مقتضای سیر یکوحـدت بود

ما بگوئیم آنکه مارا صاحب است
اینزمان از دیدهٔ ماغایب است

او بگوید هر بشر کاملتر است
مرشد و قطب است و پیر و رهبر است

ما بگوئیم آنکه جبر محض نیست
جبر در تکوین بود در فرض نیست

او بگوید محض جبر است وقضا
بنده را نی اختیار و اقتضا

نزد مـا جـز انبیا و اوصیا
معجزه نبود کسیرا از خدا

نزد صوفی هر کسیرا معجزات
فاسقی باشد و یا از فاسقات

بر حسن بصری که بد چون سامری
کیروا شد معجزاتی بشمری

رابعهٔ عدویه بد یکفاجره
معجزاتشرا ببین در تذکره

پس بر اینان کن قیاس دیگران
ز اولیاء و مرشدان صوفیان

معجزاتی هریکی را بی‌اساس
خویشرا با انبیا کرده قیاس

نزد ما عقل حجتی از داور است
نزد صوفی عشق از آن بالاتر است

عشق نزد ما است ازمیل وهوس
عقل شد حجت بهر صاحب نفس

نزد صوفی عقل مردود است و پست
او مطیع عشق خود بوده است و هست

ادعای عشق حق صوفی کند
رقص چون بوهاشم کوفی کند

عشق آمد عقل او آواره شد
ازهوی و ازهوس بیچاره شد

ایخدا این عشق چبود از کجا است
کی تو گفتی عشق محبوب خدا است

هر چه کردم سیر قرآن وخبر
جز مذمت من ندیدم ای پسر

صوفیان ایندا مرا بهر عوام
از کجا پیدا نمودندی تمام

عشق شد وصفی ز اوصاف بشر
آنهم از دلدادگی بایکدگر

این صفت چون حادث واز خلقت است
لاجرم خالق اجل زین نسبت است

نزد ما عشق خدا کذب ومحال
چون تصور مینگردد ذوا الجلال

لیك صوفی دیده روی و خط و خال
زین سبب عاشق شده بر آن جمال

نزد ما پیغمبران عاقل بدند
اهل ایمان و زیقین کامل شدند

نزد صوفی انبیا عاشق بدند
واله وشیدای آن خالق شدند

نزد ما تشبیه حق نبود روا
نزد صوفی حق بود چون ماسوی

نزد ما اسماء حق توقیفی است
بهر ما اوصاف وحیش کافی است

لیك صوفی آورد نام رکیك
بت بنامد آنخدای بی‌شریك

نزد ماازعلم شدکشف صواب نزدصوفی‌علم گردیده حجاب
فخرماتقوی و ایمانست وبس نزدصوفی‌شاعری‌فخراست‌وبس
رقص وموسیقی بنزد ماحرام لیك‌صوفی‌زاندو باشدبرمرام
او بفقر و خـانقه آرد نفاق نزد مااین‌هردوباشد ازشقاق
زین سبب قال‌الامام‌العسکری بدتراز‌هر کفر شدصوفیگری
عالمی‌گرداشت میل‌این مرام شرخلق‌الله بفرمود آن امام
پس ببین ای شیعهٔ نیکومرام صوفیان‌بردند اصل دین‌تمام
دیگراین‌افراردراشیعی مگو توبه کن بسیار استغفار گو

چگونه‌تصوف درمسلمین رخنه‌کرد

چون‌یهودوگبروترساحس‌نمود کزمسلمان‌نی‌توان‌کس‌رار بود
ازمسلمانان چومأیوس‌آمدند لاجرم از راه منحوس‌آمدند
از ره صوفیگری وارد شدند بر گروهی بی‌خبرمرشدشدند
دین‌حق‌بردندوبرآن تاختند برهمان اسمش‌قناعت ساختند
اسم‌چون‌باشد فریب‌آسان‌بود خاصه آن‌کزرسم‌دین‌نادان‌بود
پس ز هرسو گبروترساویهود خویشرادرمسلمین واردنمود
هریکی یکمده رادرویش‌کرد واردانددرآن‌مرام‌خویش‌کرد
مختصرچون‌دشمنان‌ره یافتند تا توانستند در دین بافتند
جاهلان‌پنداشتند ازحسن‌ظن کانچه‌میگویندحق استوحسن
هرکه با چشم‌رضا بیند کسی عیبهایشرا ندارد وارسی
مختصرصوفیت‌از اسلام نیست محض‌نام‌است‌عبرتی‌برنام‌نیست
هست عرفـان خیالی دامشان ایدل غافل نگردی رامشان
راه صوفی نهی شد اندرخبر نیست درحقش بجزلعن‌وشرر
گرتوخواهی‌مدرك‌هریك‌ازاین روحقیقت‌رابخوان‌یاعقل‌ودین(۱)

---

(۱) مقصود ازاین مصراع کتاب حقیقةالعرفان وکتاب عقل ودین است وبرای کسانیکه جویای حق بـاشند و بخواهند اصول عقائد حقه را فـراگیرند و خرافات و باطلها را بدانند ، این دوکتاب بی‌نظیر است.

بعضی از تألیفات مؤلف این کتاب شریف

۱ـ مرآت الایات یاراهنمای مطالب قرآن
۲ـ کلمات قصارسیدالشهدا باترجمهٔ آن
۳ گنج گهر ۱۵۰۰ سخن از پیغمبر (ص)
۴ـ گنج حقائق کلمات قصار امام صادق ع
۵ـ رسالهٔ حقوق بیان حق خالق ومخلوق
۶ـ عشق وعاشقی از نظر دین و خرد
۷ـ حقیقة العرفان ـ همین کتاب
۸ـ التفتیش
۹ـ فهرست عقاید عرفا وصوفیه
۱۰ـ فهرست عقائد شیخیه
۱۱ـ عقل ودین جلد اول توحید وعدل
۱۲ـ عقل ودین جلد دوم نبوت تامعاد
۱۳ـ خزینهٔ جواهر کلمات قصار امام پنجم
۱۴ـ شعر وموسیقی از نظر عقل ودین
۱۵ـ فهرست عقائد حقهٔ امامیه
۱۶ـ گلشن قدس یا عقائد منظوم
۱۷ـ دلیل حکم محاسن و شارب
۱۸ـ پاسخ بکسروی
۱۹ـ سرگذشت شهید نوری
۲۰ فریب جدید درائتلاف تثلیت وتوحید
۲۱ـ فهرست مجالس المؤمنین
۲۳ـ حواشی برصلوة همدانی
۲۴ـ فقه استدلالی
۲۵ـ حواشی برمکاسب
۲۶ـ مجموعه‌ای از اشعار
۲۷ـ مجموعه‌ای از اخلاق
۲۸ـ تراجم الرجال ازروات وعلماوشهداء شیعه ده جلد بفارسی
۳۹ـ تراجم النساء در دو جلد
۴۰ـ رساله پیش آهنگی
۴۱ـ حواشی برکتب حدیث
۴۲ـ اربعین
۴۳ـ جبروتفویض
۴۴ـ تحفة الرضوی
۴۵ـ ترجمهٔ مختارثقفی
۴۶ـ جدول درارث
۴۷ـ ترجمهٔ بعضی ازدعاها
۴۸ـ ترجمهٔ بعضی ازوسائل
۴۹ـ حافظ شکن
۵۰ـ ترجمهٔ مقداری ازتوحیدصدوق
۵۱ـ پند خردمند
۵۲ـ مثنوی منطقی
۵۳ـ ترجمهٔ جامع الدروس العربی وغیر اینها وهرکس بخواهدیکی از اینهارا طبع ونشر کندآزاد است